

به مناسبت طرح مجدد ادعاهای بی اساس در جمهوری آذربایجان / از آران تا آذربایجان

گ/سرویس آذربایجان

عنايت الله رضا

به مناسبت طرح مجدد ادعاهای بی اساس در جمهوری آذربایجان / از آران تا آذربایجان

گذارن نام آذربایجان بر سرزمین شمالی رود ارس در قفقاز که در طول تاریخ تا سال 1918 میلادی هرگز آذربایجان نامیده نمی شد طی نیمه اول قرن بیستم و پس از آن، دشواری های پدید آورده است که نمی توان نادیده گرفت. بنا به شهادت تاریخ و نوشته های جغرافی نگاران باستان و مؤلفان عهد اسلامی، سرزمین شمال رود ارس که نام «آذربایجان» بر آن نهاده اند آلبانیا و آلبان نام داشت. مؤلفان باستان چون استرابون و دیگران این منطقه را آلبانیا، ارمنیان آلوانک (alvank) و آغوانک و ایرانیان اران می نامیدند. در عهد اسلامی و در مآخذ عربی این نام به صورت های الران و اران آمده که محتمل است صورتی از نام کهن اردان عهد پارتی باشد.

ممکن است گفته شود سرزمین اران در گذشته بخشی از ایران بوده و مردم آن نیز قرابت هایی با ما دارند و گویش آنان به گویش ترکی مردم آذربایجان نزدیک است. هر گاه این نکته را بپذیریم چنین پرسشی پدید می آید که مگر گیلان و مازندران و لرستان و کردستان و خراسان و بلوچستان و خوزستان بخشی از این کشور نیستند؟ چرا با این وصف به صورتی جداگانه از آن سرزمین ها یاد می شود. طبرستان و گیلان دو سرزمین کنار یکدیگر با لهجه و گویشی بسیار نزدیک هستند و به تقریب زندگانی مشترک و همگونی داشته اند. مع هذا نام آن سرزمین ها در کتاب ها و نوشته ها جدا از یکدیگر آمده است. هیچ دلیلی وجود ندارد که گیلانی نام مازندران و مازندران نام گیلان را برگزیند و از نام تاریخی خود صرفنظر کند زیرا که با همه نزدیکی، یکی نیستند، بلکه تفاوت هایی میان آنها موجود است. در حالی که همه ایرانی هستند و به این خانواده بزرگ تعلق دارند. میان آذربایجان و اران نیز نزدیکی هایی وجود داشته است. ولی این هرگز به معنای یکی بودن این دو سرزمین نیست. محدوده جغرافیایی این دو سرزمین را جغرافی نگاران پیش از اسلام و عهد اسلامی مشخص کرده اند. ابن فقیه، ابن حوقل، ابوعبدالله بشاری مقدسی، اصطخری، یاقوت حموی، ابوالفداء و دیگران به صراحت اران و آذربایجان را از یکدیگر جدا دانسته، مرز شمالی آذربایجان را رود ارس نوشته اند. این جغرافی نگاران برجسته اسلامی حدود مرزها و شهرها و نواحی این سرزمین را بر طبق نقشه معلوم و مشخص کرده اند به گونه ای که جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد. این دو سرزمین تختگاه و مراکز جداگانه ای داشته اند. اصطخری با صراحت شهر پرتوه کهن یا بردع، بردع دوره اسلامی را تختگاه اران و اردبیل را شهر مرکزی آذربایجان نوشته است.

گاه فرمانروایی این دو سرزمین را زیر فرمان داشتند. ولی این هرگز به معنای یکی پنداشتن آنها نبوده است. چنان که در ادوار گذشته فرمانروایان طبرستان بر گیلان و فرمانروایان گیلان بر طبرستان حکم می راندند. با این وصف دو سرزمین مزبور جدا از یکدیگر ذکر شده اند و تاکنون نیز با همه نزدیکی نام آنها جداگانه ذکر می شود.

در نیمه دوم سده 18 میلادی سرزمین اران به صورت ملوک الطوایفی درآمد و به چند خان نشین و ملک نشین بخش گردید که از میان آنها می توان به خان نشین های شکی، قبه، باکو، لنکران، گنجه، قراباغ و غیره اشاره کرد.

میرزا جمال جوانشیر قراباغی مؤلف تاریخ قراباغ که کتاب خود را پس از عقد قرارداد ترکمانچای در سال 1263 قمری/ 1847 میلادی تالیف کرده، قراباغ را بخشی از اران ذکر کرده و به خط خود چنین نوشته است: «و این ولایت قراباغ از جمله مملکت اران است». وی در مورد ولایت های این منطقه می نویسد: «این ولایت ها میان رود کر و ارس واقعند.» همو در مورد نخستین شهر قراباغ و دیگر سخن پرتوه یا بردع چنین اشاره ای دارد: «اول شهری که در ولایت قراباغ بنا شد شهر و قلعه بردع است که در سر رودخانه ترتر و در سه فرسخی رود کر واقع است و اهل آن شهر در قدیم ارمنی و یا غیر ملت بوده اند.»

بدین روال جای تردید باقی نمی ماند که اران از آذربایجان جدا و حد شمالی آذربایجان رود ارس بوده است و اران هرگز با نام آذربایجان نامیده نمی شده است.

پیش از آن که نام آذربایجان بر اران و شیروان نهاده شود مآخذ روسیه تزاری تنها يك آذربایجان می شناختند و آن آذربایجان ایران و یا آذربایجان راستین بود. در جلد نخست دایره المعارف روسی که به سال 1890 میلادی بالغ بر یکصد و ایستت [و دو سال قبل در سن پترزبورگ به چاپ رسید چنین آمده است:

«آذربایجان به زبان پهلوی اتوریاتکان، به زبان ارمنی ادربادکان، استان شمال غربی تروتمند و صنعتی ایران است. آذربایجان از جنوب محدود است به کردستان ایران و عراق عجم، از غرب به کردستان ترکیه و ارمنستان ترکیه، از شمال به ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می کند» 1 هر گاه آذربایجان بر سرزمین شمال ارس اطلاق می شد، جای تردید نبود که در دایره المعارف مذکور چنان که عنوان کردستان ایران و کردستان ترکیه و یا ارمنستان ترکیه و ارمنستان روس آمده است نام آذربایجان روس نیز می آمد. مساحت و نام های شهرها که در دایره المعارف یکصد سال پیش روسیه آمده منطبق با مساحت آذربایجان ایران و نام شهرهای آن است. بنابراین به سهولت می توان دریافت که تنها يك آذربایجان وجود داشته و آن آذربایجان ایران بوده است. پس از جنگ های ایران و روس و الحاق قفقاز به روسیه مردم مسلمان قفقاز آرزو داشتند که بار دیگر به ایران بپیوندند و در خانواده کهن خویش زندگی از سر گیرند. به همین دلیل در جریان نهضت مشروطیت ایران شور و شعفی زایدالوصف از خود نشان دادند.

متفکران، نویسندگان و شاعران قفقازی گرایش فراوان نسبت به نهضت مشروطه ابراز داشتند و حتی گروهی از رزمندگان آن سرزمین پای در میدان نبرد گذاردند و در صف مجاهدین مشروطه خواه با خودکامگان به پیکار برخاستند. ولی با شکست نهضت مشروطیت آرزوی آنان برآورده نشد. از این رو در امپراتوری عثمانی به جستجوی حامیانی برآمدند. گرایش مسلمانان قفقاز به سوی ترکان از این زمان آغاز شد. روشنفکران مایوس قفقاز در آغاز دو دسته شدند که گروهی طرفدار ایران و گروهی طرفدار ترکیه بودند. رفته رفته با ضعف دولت مرکزی قاجار و نامرادی های پی در پی ایران و تقسیم کشور به مناطق نفوذ روس و انگلیس، یأس و نومیدی بر گروه طرفداران ایران مستولی گشت. ترکان نیز از این حادثه بهره گرفتند و پس از انقلاب بلشویکی و آشفتنگی امپراتوری روسیه درصد تأسیس دولتی دست نشانده در قفقاز برآمدند. پیش از آن نیز ترکان در چنین طریقی تلاش می کردند.

در سال 1911 در شهر باکو حزبی به نام مساوات تأسیس شد که مورد حمایت ترکان عثمانی بود. سال 1917 کنگره مشترک حزب مساوات با حزب فدرالیست های ترک برگزار شد. در این کنگره دو حزب نامبرده متحد شدند و نام «حزب دموکراتیک فدرالیست های مساوات ترک» را بر خود نهادند که هدفشان متحد گردانیدن ترکی زبانان در سایه قدرت دولت ترکیه بود.

سران حزب مساوات ابتدا با بلشویک های قفقاز از در دوستی درآمدند ولی سرانجام میان آنها اختلاف افتاد و مساواتیان در 27 مه 1918 در تفلیس دولتی تشکیل دادند و آن را «جمهوری آذربایجان» نامیدند. مقر آنان ابتدا شهر گنجه بود. ولی پس از تصرف باکو از سوی لشکریان ترک به فرماندهی نوری پاشا در 15 سپتامبر 1918، به این شهر انتقال یافتند و در سایه حمایت لشکریان ترک دولت خود را مستقر کردند و حدود دو سال بر سرزمین اران و شیروان که نام «جمهوری آذربایجان» بر آن نهاده بودند، حکومت کردند. این وضع تا 28 آوریل 1920 ادامه یافت.

در این تاریخ بلشویک ها به باکو حمله بردند و این شهر را متصرف شدند و حکومت شوروی اعلام کردند. ولی دولت شوروی نیز از این نام ساختگی دست برداشت و آن را «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نامید.

آکادمیسین بارتولد آورده است: «نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند» 2 و در جایی دیگر از همین اثر نوشت: «هر گاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری آذربایجان را شامل شود. در این صورت می توان نام اران را برگزید» 3

گذارند نام جمهوری آذربایجان بر اران از همان آغاز موجب اعتراض شدید میهن پرستان ایران از جمله مرحوم شیخ محمدخیا بانی و یارانش شد. ولی چون این نام گذاری صورت پذیرفته بود دموکرات های طرفدار خیابانی درصدد تغییر نام آذربایجان ایران برآمدند و بر آن شدند تا نام این استان را به نام «آزادستان» بدل کنند. این مطلب در کتاب تاریخ هیجده ساله آذربایجان به قلم احمد کسروی به روشنی آمده است.4

کسروی در کتاب شهرباران گمنام از گذاردن نام آذربایجان بر اران با شگفتی یاد کرده چنین نوشته است: «چرا برادران ارانی ما در آغاز زندگانی ملی، پشت پا به تاریخ و گذشته سرزمین شان می زند و این خود زبانی است بزرگ و آن گاه تاریخ مانند چنین کار شگفت سراغ ندارد»5

پس از شهریور 1320 و ورود نیروهای بیگانه به ایران، تحت حمایت ارتش سرخ حزبی به نام «حزب آذربایجان» در تبریز تأسیس شد که اغلب مهاجران قفقازی و نیز مجریان سیاست شوروی، به ویژه دست نشانندگان میرجعفر باقراف دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست قفقاز گردانندگان آن بودند. مسئولان این حزب نخست نغمه جدایی آذربایجان را پنهانی عنوان کردند و برای انجام مقاصد خویش زبان ترکی را که از چند قرن باز با مهاجرت ترکان به مردم این سرزمین تحمیل شده بود، بهانه قرار دادند. کسروی می نویسد: «در نهان مقصودشان جدا شدن از ایران بود»6

سه سال و اندی بعد با کمک مأموران قفقازی حزب دیگری به نام «فرقه دموکرات آذربایجان» در 12 شهریور 1324 تأسیس شد. در ظاهر از اجرای قانون اساسی و تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی دم می زدند، ولی در باطن هدفشان الحاق به جمهوری شوروی آذربایجان بود.

گردانندگان اندیشه الحاق، اصطلاح ساختگی آذربایجان شمالی و جنوبی را به کار گرفتند. حال آن که شمال آذربایجان رود ارس بود و آن سوی ارس نامی دیگر داشت که بدان اشاره شد. نوشتند که «خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفک آذربایجان شمالی است مانند همه خلق های جهان چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است»7

مسئولان همین فرقه در تلگرام دیگری خطاب به میرجعفر باقراف رئیس حزب کمونیست جمهوری شوروی آذربایجان چنین نوشته اند: «از تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق آذربایجان در راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبی سرزمین زاد و بومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سال ها است در زیر پنجه های سیاه شوونیست های فارس دست و پا می زند، برعهده دارد، سه سال تمام می گذرد»8

آنها به اصطلاح ساختگی فارس توسل جستند تا در مقابل آن اصطلاح خطای ترک را علم کنند. این چیزی شبیه اصطلاح عرب و عجم است. به راستی فارس کیست؟ آیا مردم گیلان، مازندران، لرستان، کردستان و بخش هایی از خوزستان و حاشیه کویر و دیگر نواحی ایران به پارسی سخن می گویند؟ آیا می توان اصطلاح فارس را در مورد آنان به کار گرفت؟ بی گمان لهجه همگی آنها از شاخه های زبان ایرانی است و خود نیز ایرانی هستند. مگر آن اقوامی که در نتیجه حوادث تحمیلی زبان خود را در این سرزمین از دست داده اند و به ترکی سخن می گویند ایرانی نیستند؟

باری متعاقب این ماجرا اصطلاح «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» با مهارت تمام در کتاب ها و ترجمه هایی از زبان های ترکی و روسی به منظور رسوخ این اندیشه خطا و مغرضانه در اذهان خوانندگان رواج یافت. گروهی دانسته یا نادانسته این آتش را دامن می زدند و می زدند. به عنوان نمونه این اصطلاح نامعقول در کتاب های تاریخی و جغرافیایی به چاپ رسید و بعضی مترجمان ما نیز به تکرار آن پرداختند.

تبلیغ اندیشه جدایی طلبی چندان قوت گرفت که گروهی از نویسندگان به تحریف حقایق پرداختند و دروغ های شان در مطبوعات و کتاب های ما نیز منعکس شد. در کتابی به نام تاریخ آذربایجان که در سه جلد در باکو انتشار یافته است فصلی وجود دارد زیر عنوان: «سیادت ایران بر آذربایجان و جنبش رهایی بخش مردم آذربایجان علیه اشغالگران ایرانی در سال های 30 - 40 سده 18 میلادی»9

آیا به راستی چنین بوده است؟ آیا آذربایجان همواره بخش مهمی از سرزمین و کشور ایران نبوده است؟ آیا ایرانیان اشغالگر بوده اند؟ آیا آذربایجانیان خود ایرانی نبوده و نیستند؟ آنها چه پاسخی به این پرسش ها دادند؟

متأسفانه این گونه مطالب نادرست مندرج در نوشته های مؤلفان قفقاز و روسی به فارسی ترجمه شده و در اختیار خوانندگان ما قرار گرفته است. یکی از نخستین نمونه های موجود از این نوع کتاب ها، زیر عنوان گوشه ای از تاریخ ایران است. مؤلف کتاب به دروغ آسیای مرکزی و قفقاز را «مستعمره ایران» در روزگار گذشته دانسته و سلطه روسیه تزاری بر این نواحی را چنین توجیه کرده است که چون روسیه تزاری از لحاظ اقتصادی و سیاسی از ایران آن زمان پیشرفته تر بود بنابراین الحاق سرزمین های آسیای مرکزی و قفقاز به روسیه تزاری پدیده ای مترقی بوده است. او در کتاب خود می نویسد: «داغستان، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان هیچ گاه سرزمین بومی ایران نبوده اند و فقط به طور موقت در نتیجه اردو کشی های استیلاگرانه ایرانیان توسط آنها اشغال شده است»10

در کدام يك از آثار مؤلفان و مورخان باستان می توان چنین دروغی را یافت؟

ما نسبت به آنان ادعای ارضی نداریم ولی برای افشای دروغ مؤلف کتاب گوشه ای از تاریخ ایران به سندی از پروکوپیوس مورخ رومی که در جنگ های رومیان علیه ایرانیان شرکت داشته است اشاره می کنیم و آن گفته های نمایندگان مردم لازیکا و گلخید گرجستان به خسرو انوشیروان است که در آن از همکاری با رومیان و جدایی از ایران ابراز پشیمانی کرده، خسرو انوشیروان را به یاری و نجات خود فرا خوانده اند.

پروکوپیوس در کتاب دوم فصل پانزدهم گفته آنان را چنین نقل کرده است: «ای پادشاه اگر قومی از فرط نادانی از دوستان خود رخ برتافته و به مردمی بیگانه پیوسته اند و پس از مدتی بر خطای خویش آگاه گشته و با کمال شوق و مسرت به سوی دوستان دیرینه خود بازگشته اند، بدان که آن قوم مردم لازی هستند. زیرا اهالی گلخید پیش از این با ایرانیان دوست و یگانه بوده اند و خدمات شایان به ایشان نموده اند، چنان که تفصیل آن در کتب تاریخ درج است و برخی از این کتب نیز فعلا نزد ما و برخی دیگر در خزانه کاخ شاهی ایران محفوظ است، اما از سوء اتفاق نیاکان ما از روی نادانی یا به علل دیگری که اصل آن بر ما مجهول است از ایرانیان بریدند و به رومیان پیوستند.

اینک ما و پادشاه لازیکا آماده شده ایم که خود و کشورمان را به دست تو بسپاریم تا هر گونه که خواسته باشی با ما رفتار کنی. در عین حال خواهش ما از تو آن است که در کار ما رسیدگی فرمایی و اگر دیدی که ما از دست رومیان جور و ستمی نکشیده و از روی نادانی و بوالهوسی به تو پناه آورده ایم فوراً تقاضای ما را رد کن و ما را از نزد خویش بران ... لیکن اگر بر تو معلوم شد که ما در ظاهر با رومیان دوست و در باطن برده ایشان بوده ایم و تا امروز جور و ستمی مافوق قوه و تحمل خویش از آنان کشیده ایم، آن گاه استمداد ما را بپذیر ... و چون دادگستری آیین دیرینه ایرانیان بوده است، ریشه این ظلم و فساد را از سرزمین ما برکن.»

این مطلب که حضور شما عرضه شد جزئی از گفته سفیران مردم لازیکا است. آیا این خود دلیلی استوار بر رد گفته مؤلف شوروی پیرامون «اردو کشی های استیلاگرانه ایرانیان» نیست؟ این مطلب را مورخی رومی که دشمن ایران بوده نقل کرده است.

در بسیاری از صفحات این نوع کتب به اصطلاح «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» برمی خوریم. مبلغان مذکور خواسته اند با طرح این نام های ساختگی و دروغین چنین وانمود کنند که گویا آذربایجان سرزمینی است که دو نیم شده است و باید روزی به یکدیگر ملحق شوند. آن زمان باید الحاق در سایه قدرت حکومت شوروی صورت می گرفت، ولی امروز به تبلیغات گذشته رنگ دیگری داده اند؛ قدرت های غربی نیز در این وادی گام نهاده و مبلغان امریکایی پای ترکیه را به میان کشیده اند و آن را به صورت الگویی معرفی کرده اند. اینان در مورد سرزمین اران و مردم آن اصطلاح غلط آذری را به کار می بندند. حال آن که باید مردم اران را ارانی نامید. آذری نامی است که تنها مردم آذربایجان را باید بدان نام نامید. آذری عنوانی است مشابه عنوان گیلانی، مازندرانی و همانند آن. بنابراین هیچ ارتباطی میان عنوان آذری و مردم اران وجود ندارد. و اما زبان هیچ يك از مردم آذربایجان و اران آذری نیست. آذری از زبان ها و لهجه های ایرانی چون کردی، لری، گیلکی، مازندرانی، بلوچی و بختیاری و غیره است. هیچ رابطه ای میان زبان آذری قدیم و ترکی وجود ندارد. هنوز در آذربایجان گروه هایی هستند که در کوهستان ها سکنی دارند و به لهجه آذری سخن می گویند. آن چه مردم اران بدان تکلم می کنند آذری یا ارانی کهن نیست، بلکه یکی از انواع لهجه های ترکی است که با زبان محلی درآمیخته است.

اکنون که دولت جمهوری در سرزمین اران اعلام استقلال کرده است جا داشت که از تجاوز به نام آذربایجان دست بردارد و نام تاریخی و راستین خود را برگزیند. متأسفانه دشمنان ایران در اوضاع و احوال کنونی از وجود این نام دروغین بهره می‌گیرند و به تبلیغ مطالب نادرست و گمراهی مردم ناآگاه می‌پردازند. جای شگفتی است کسانی در بعضی جمهوری‌های همسایه از طریق صداقت و صمیمیت منحرف می‌شوند و گمان دارند که مردم ایران از حقایق امور ناآگاهند. حال آن که در واقع چنین نیست. ما همه چیز را می‌بینیم و از نظر می‌گذرانیم. طبعاً دوستی امری یک‌جانبه نیست. اینک جا دارد برادران ارانی ما نیز به حقایق توجه کنند و طریقی برگزینند تا رشته‌های مودت فی ما بین روز به روز مستحکم‌تر گردد.

1. صص 212 - 213

2. مجموعه آثار، جلد دوم، ص 782

3. همان اثر، ص 703

4. احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، 2 جلد، جلد دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1357، ص 873

5. احمد کسروی، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران 1335، ص 265

6. نامه پرچم، شماره 120، خرداد 1321

7. روزنامه آذربایجان، باکو، شماره 213، مورخ 23 آذر 1329

8. روزنامه آذربایجان، باکو، شماره 81، مورخ 17 شهریور 1327

9. تاریخ آذربایجان، جلد 1، از انتشارات انستیتوی تاریخ آکادمی علوم آذربایجان شوروی، باکو 1958، ص 317

10 فتح الله عبدالله یف، گوشه‌ای از تاریخ ایران، ترجمه غلامحسین متین، تهران، انتشارات ستاره، 1356، ص 120